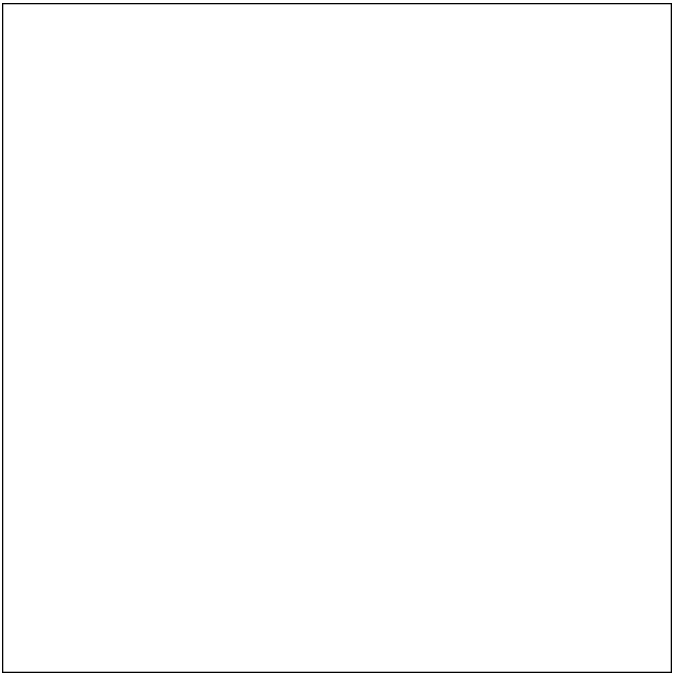




(imageless edition)

✎ Ghanaian folktales
🔒 Wiehan de Jager
📄 Marzieh Mohammadian Haghighi
😊 Persian
|| Level 3



آنانسی و خرد



Storybooks Canada

storybookscanada.ca

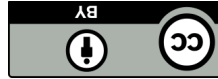
آنانسی و خرد

Written by: Ghanaian folktales

Illustrated by: Wiehan de Jager

Translated by: Marzieh Mohammadian Haghighi!

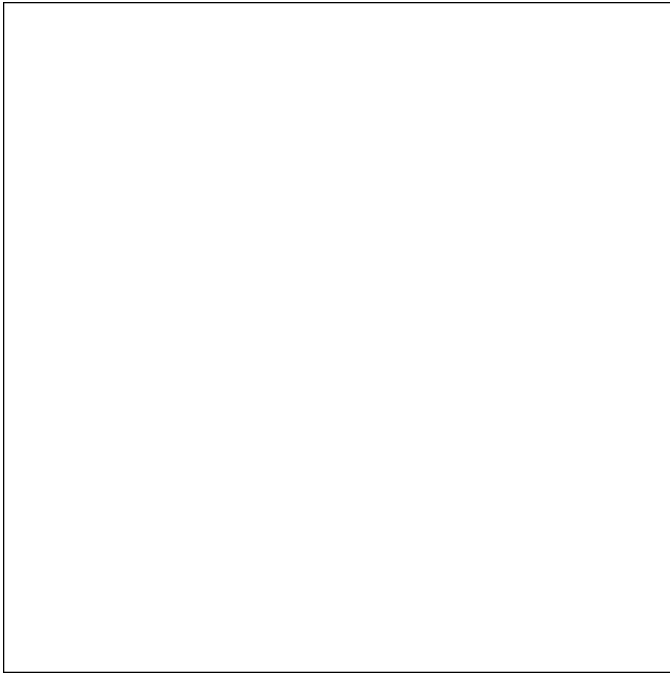
This story originates from the African Storybook (africanstorybook.org) and is brought to you by Storybooks Canada in an effort to provide children's stories in Canada's many languages.



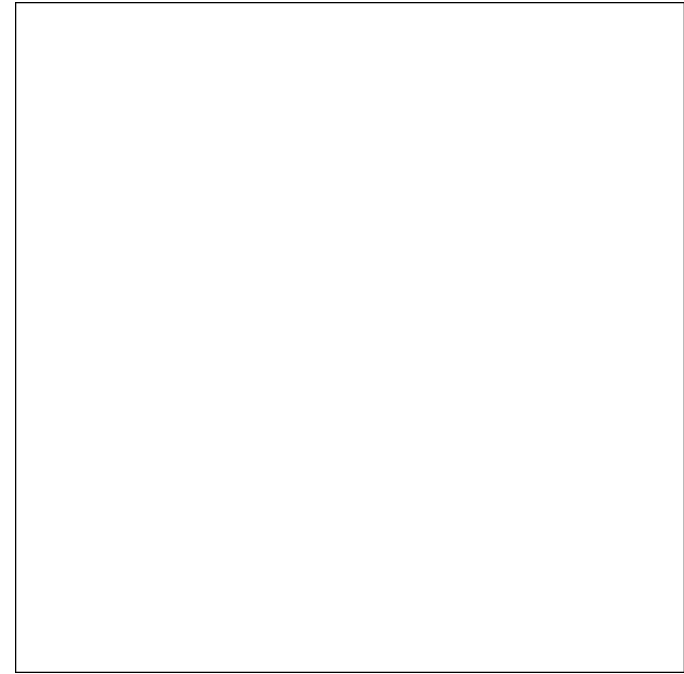
This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

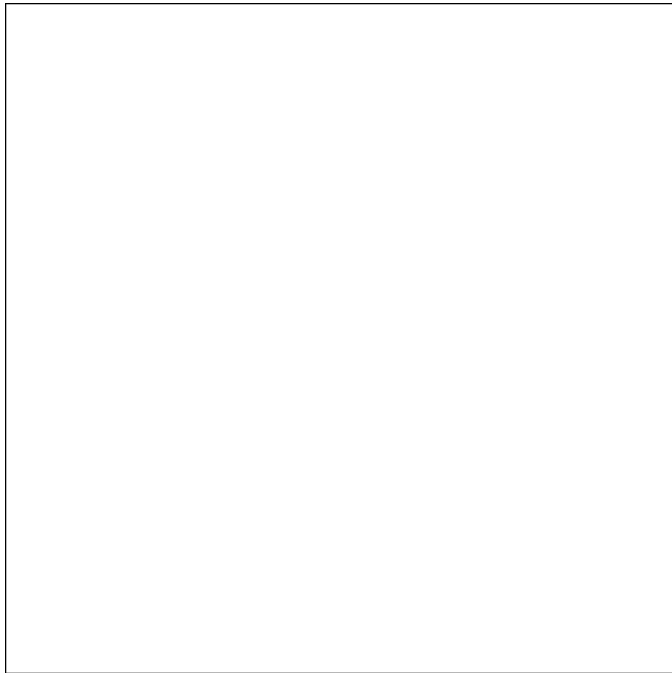
<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



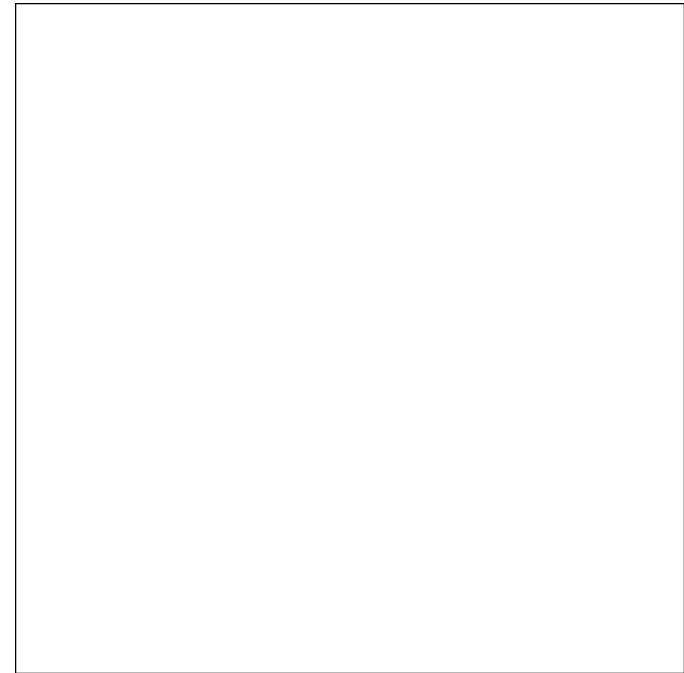
در زمان های خیلی خیلی قدیم مردم هیچ چیزی نمی دانستند. آنها نمی دانستند که چطور محصولات کشاورزی را بکارند، یا چطور ابزارهای فلزی بسازند. خدای نیامه در آسمانها عالم به همه ی دنیا بود. او تمام این دانش را در یک کوزه ی سفالی، امن نگه داشته بود.



کوزه شکست و به چندین قسمت روی زمین خرد شد. آن خرد برای همه آزاد بود که بتوانند از آن استفاده کنند. و آن این بود که مردم یاد گرفتند که چگونه کشاورزی کنند، پارچه ببافند، ابزارهای فلزی بسازند، و تمام چیزهای دیگر که مردم می دانند چطور انجام دهند.



آنانسی حریص با خودش فکر کرد که "من می‌توانم این کوزه را در بالای یک درخت بلند امن نگه دارم. سپس می‌توانم همه‌ی آن را فقط برای خودم نگه دارم!" او یک نخ بلند به دور کوزه پیچید، و آن را به دور شکم خود بست. او شروع به بالا رفتن از درخت کرد. ولی بالا رفتن از درخت سخت بود چون کوزه مدام به زانویش می‌خورد.



تمام این مدت پسر جوان آنانسی زیر درخت ایستاده بود و آنانسی را تماشا می‌کرد. او گفت، "اگر کوزه را به پشتت بسته بودی بهتر نبود؟" آنانسی سعی کرد کوزه‌ی پر از خرد را به پشتش ببندد، و واقعا خیلی آسان تر بود.